



فقه و اجتهاد

دوفصل نامه تخصصی فقه و علوم وابسته
سال اول، شماره اول [پیاپی 1]
بهار - تابستان 1393

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسوول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

حسینعلی رحمتی



تأملات في حجية الخبر الموثق

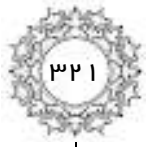
السيد محمد نجفي اليزدي

استاذ في المركز الفقهي للائمة الاطهار عليه السلام

الخلاصة:

بحث حجية الخبر الموثق من اهم مباحث علم الاصول وعلم الرجال، وذلك لان مئات الاحاديث الشيعية موثقة فان لحجيتها وعدمها التأثير الكبير في استنباط الاحكام الشرعية، والاقوال في هذه المسألة مختلفة اهمها قولان: الاول: الحجية المطلقة. نسب ذلك الى المشهور لا سيما في القرون المتاخرة، والثاني: عدم الحجية الذي نسبه الشهيد الثاني الى مشهور المتقدمين. ادلة حجية الخبر الموثق بقطع النظر عن الروايات هو عبارة عن سيرة العقلاء، وقد استند من خالف حجية الخبر الموثق ببعض الايات مثل اية النبأ واية النهي عن الركون للظالمين وروايات كثيرة يستفاد منها عدم رضا الشارع بالخبر الموثق، واجابوا على ادلة المثبتين من الروايات والسيرة، وقد مالت هذه المقالة بعد بيان ادلة الطرفين الى قول المخالفين لان ادلتهم اقوى ولا اقل من عدم احراز امضاء الشارع لهذه السيرة العقلانية بعد وجود تلك الروايات الرادعة.

الكلمات الرئيسية: الخبر الموثق؛ القواعد الاصولية؛ الرواية؛ الحديث؛ رواية الحديث؛ اصول الفقه.



A Survey of the Authenticity of Valid Forecasts

Seyed Muhammad Najafi Yazdi

A professor at Aemme Athar Jurisprudence Center

Abstract

The discussion about the authenticity of the valid forecasts is an import issue in the science of principles (rules), since there are many traditions among Shia traditions as authentic forecasting traditions that their authenticity or lack of authenticity was much effective in the deduction of canonical laws.

Reasoning for the authenticity of some forecasts through some traditions, is the conduct of the wise, and contrary to this, those opposing the validity of authentic forecasts, done by some Quran verses. Introducing two parties' reasons, the paper inclined toward the announcement that the reasons of the opposing group are preponderant and obtaining the least of the Judiciary consent signature about the conduct of the wisethrough those traditions is not possible.

Key words: Authentic Forecasts; Disciplinary Regulations; Islamic Traditions; the Jurisprudence Rules.

تأملی در حجیت خبر موثق

سید محمد نجفی یزدی

استاد مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام



چکیده

بحث حجیت خبر موثق از مهم‌ترین مباحث علم اصول و علم رجال است، زیرا در احادیث شیعه صدها حدیث به عنوان موثق معرفی شده که حجیت یا عدم حجیت آن‌ها تأثیر فراوانی در استنباط احکام شرعی دارد. اقوال در این مسأله گوناگون است که مهم‌ترین آن‌ها دو قول است: حجیت مطلقه که به مشهور نسبت داده شده است، به ویژه در چند قرن اخیر، و عدم حجیت که شهید ثانی آن را نیز به مشهور قدما نسبت داده است.

ادله حجیت خبر موثق گذشته از برخی روایات، به طور عمده سیره عقلایی باشد، و در مقابل، مخالفین حجیت خبر موثق به برخی آیات مثل آیه نبأ و آیه نهی از رکون به ظالمین و روایات فراوانی که مستفاد از آن عدم رضای شارع به خبر موثق است استناد کرده‌اند، و به ادله مثبتین اعم از روایات یا سیره عقلایی پاسخ داده‌اند. این مقاله با بیان ادله طرفین، به این قول متمایل شده است که ادله مخالفین راجح است و حداقل احراز امضای رضای شارع به سیره عقلایی با وجود آن روایات رادعه ممکن نیست.

واژگان کلیدی: خبر موثق؛ قواعد اصولی؛ روایت حدیث؛ روایان حدیث؛ اصول فقه.

مقدمه

هر کس اندک ارتباطی با علوم اسلامی و به ویژه فقه داشته باشد می‌داند که اکثریت قاطع شریعت با حدیث، و عمده آن با خبر واحد بیان شده است. از طرف دیگر، اهل تحقیق می‌دانند که خبر موثق در میان احادیث شیعه بسیار فراوان است و روایانی از غیر امامیه اعم از اهل سنت، زیدیه، فطحیه، واقفیه و غلات، در میان روایان شیعه فراوان هستند، و نقش بسیار زیادی را در امور دینی و به ویژه فقه، ایفا می‌کنند. برای درک اهمیت بیشتر این مسأله می‌توان به جدول ذیل که شامل مشاهیر روایان مخالف و تعداد روایات آنها است توجه کرد.

از اهل سنت

میزان اعتبار	تعداد روایات	راوی
محل خلاف است.	۱۰۰۶	اسماعیل بن ابی‌زید سکونی
محل خلاف است.	۱۵۶	طلحه بن زید
توثیق نشده است.	۱۳۹	مسعده بن صدقه
ثقه است.	۸۷	حفص بن غیاث

از فطحیہ

میزان اعتبار	تعداد روایات	راوی
ثقه	۷۷۶	اسحاق بن عمار
ثقه	۵۱۰	علی بن حسن بن فضال
ثقه	۳۶۸	عمار بن موسی
ثقه	۳۸۷	علی بن اسباط
ثقه	۳۳۴	عبداللہ بن بکیر
ثقه	۳۱۶	یونس بن یعقوب
ثقه (بعدا مستبصر شد)	۲۹۷	حسن بن علی بن فضال
ثقه	۱۳۹	مصدق بن صدقه
ثقه	۱۳۶	احمد بن حسن بن علی بن فضال
ثقه	۱۳۴	معاویہ بن حکیم

از واقفیہ

میزان اعتبار	تعداد روایات	راوی
ثقه، ولی در مذهب وی خلاف است.	۱۱۶۷	سماعہ بن مہران
ثقه	۷۴۳	عثمان بن عیسی
ثقه	۶۱۴	حسن بن محمد بن سماعہ
محل خلاف است.	۵۴۵	علی بن ابی حمزہ بطائنی
ثقه	۴۷۸	حمید بن زیاد
ثقه	۲۴۲	عبداللہ بن جبلیہ
ثقه	۱۵۵	ابراہیم بن عبدالحمید
ثقه	۲۸۰	زرعہ بن محمد

البته این ارقام مربوط به روایات این افراد در کتب اربعه است که از کتاب معجم الرجال آیت الله خویی استخراج شده است، نه تمامی کتاب‌های حدیثی شیعه. بحث در مورد اعتبار خبر مخالفین پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و علمای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، از قدیم الایام به آن پرداخته‌اند. شاهد این موضوع بحث‌هایی است که در این مورد انجام گرفته است. مثلاً بزرگانی چون محقق اول (علامه حلی) خبر موثق را حجت می‌دانسته‌اند (حلی، 1403ق: 55/3) بلکه شیخ طوسی به عدم حجیت آن یا تفصیل آن ملتزم شده است و حتی سخن شیخ صدوق در مورد عدم عمل به روایات سکونی و سماعه بن مهران نشان از توجه قدما در قرن چهارم به این مسأله دارد و ممکن است سخن شهید ثانی را در مورد شهرت عدم اعتبار خبر مخالفین (عاملی، بی تا: 113) دلیل بر وجود این مباحث در فرض اولیه بدانیم. در میان اهل سنت نیز از قدیم الایام این بحث به عنوان روایات اهل بدعت و اهواء مطرح بوده است و کلمات شافعی و شریک و ابن مبارک در مورد رافضه شاهد این مدعاست (سیوطی، 1420ق: 216). به هر حال بعد از شیخ طوسی اکثر متأخرین از وی متابعت کرده و، جز عده‌ای اندک همگی خبر موثق را قبول کرده‌اند (مامقانی، 1411ق: 55/3) و گویا بعد از صاحب معالم (م 1011ق) که مخالف خبر موثق بود کسی به عدم اعتبار آن مشهور نیست.

اقوال در مسأله

در مورد اعتبار یا عدم اعتبار خبر موثق یعنی خبری که یکی از راویان آن غیر امامی است اقوال گوناگونی نقل شده است که به اهم آنها اشاره می‌شود.

1. حجیت خبر موثق مطلقاً، هر چند راوی آن کافر یا ناصبی باشد، چه رسد به اهل سنت یا شیعه مخالف. از جمله قائلان به این قول محقق خویی است در معجم الرجال ترجمه حسن بن علی سجاده (ج 2، ص 358) و ترجمه احمد بن هلال عبرتائی.
2. حجیت خبر موثق مسلمان مطلقاً نه کافر، که به مشهور میان فقهای بعد از شیخ نسبت داده شده است و در شمول این قول نسبت به نواصب و غالیان که محکوم به کفر هستند تأمل است، و گویا بعد از صاحب معالم (م 1011ق) مخالف مشهوری با این قول پیدا نشده است.
3. حجیت خبر موثق مسلمان به شرط آن که از ثقات شیعه روایتی مخالف آن نباشد و همچنین مخالف نظر معروف شیعه نباشد، آن گونه که شیخ فرموده

است (طوسی، 1403ق: 379/1). 4. عدم حجیت خبر موثق مطلقاً. این قول به بزرگان چون محقق اول و علامه حلی و شهید اول و شهید ثانی و صاحب مدارک و صاحب معالم نسبت داده شده است (مامقانی، 1411ق: 55، ح 3). همچنین به فخرالدین فرزند علامه در ایضاح الفوائد (ج 3، ص 29) و فاضل مقداد در التنقیح (ج 4، ص 40) و ابن فهد حلی در المهدب البارع (ج 4، ص 537) و صدوق در من لایحضر (ج 4، ص 344 و ج 2، ص 121)، نسبت داده شده است؛ بلکه شهید ثانی در الرعایه (ص 113) و فرزندش صاحب معالم در معالم (ص 200) آن را به مشهور امامیه نسبت داده‌اند. اهل سنت نیز در این مسأله آرای گوناگونی دارند. برخی شرط عدم دعوت به مذهب خویش را و برخی شرط عدم تکفیر آن‌ها را، و برخی عدم انکار ضروری و متواتر را و برخی شرط عدم بدگویی به شیخین را ذکر کرده‌اند (رک: سیوطی، 1420ق: 21 و 216 و عسقلانی، بی تا: 30/1).

تقریر محل نزاع

واضح است که محل نزاع با کسانی است که خبر واحد را حجت می‌دانند نه منکرین آن، و نه کسانی که اخبار کتب اربعه را قطعی یا به دلیل خارجی حجت می‌دانند، مثل اخباریین، و نه گروهی که خبر واحد را از جهت اطمینان حجت می‌دانند، و نه کسانی که حجیت خبر واحد را از جهت حجیت مطلق ظن می‌دانند، زیرا این گمان حتی ممکن است از خبر ضعیف هم حاصل شود، هم چنان که ممکن است با قرائن، اطمینان حاصل شود. بله اگر ادله رادعه از خبر موثق تمام باشد، گمان و اطمینان نیز فائده ندارد.

ادله حجیت خبر موثق

1. اجماع: واضح است که تمسک به اجماع در این مسأله بسیار بعید است، زیرا در میان قدمای مثل صدوق در مورد سکونی عامی می‌گوید: «لَا أُفْتِي بِمَا يَنْفَرِدُ السَّكُونِي بِرَوَايَتِهِ» (صدوق، 1392ق: 4 / 344). و در مورد سماعة بن مهران می‌گوید: «لَا أُفْتِي بِالْخَبَرِ الَّذِي أَوْجِبَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ. لِأَنَّهُ رَوَايَةُ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ وَكَانَ وَقْفِيًّا» (همان: 2 / 121). قبلاً گفتیم که شهید ثانی و فرزندش، صاحب معالم، عدم حجیت خبر موثق را نظر مشهور امامیه دانستند. بنابراین، توهم وجود اجماع از عبارت شیخ طوسی که گفته است: «وَلَأَجْلِ مَا قُلْنَا مِنْ عَمَلِ الطَّائِفَةِ بِمَا رَوَاهُ...» و نام مخالفین در مذهب و یا از شیعه

را ذکر می کند (طوسی، 1320ق: 379/1 و 381) صحیح نیست. زیرا اولاً اگر بپذیریم که آن عبارت ظهور در اجماع دارد با مخالفت کسانی مثل صدوق نقض می شود و ثانیاً محقق حلی تصریح می کند که: «أنا لا نعلمُ إلى الآن أن الطائفة عملت بأخبار هؤلاء» (محقق حلی، 1403ق: 140) بلکه با دیگر کلمات شیخ در همان کتاب عده نیز هماهنگ نیست، مثلاً آن جا که می فرماید: «علی أن من شرط العمل بخبر الواحد أن يكون راویه عدلاً بلا خلافٍ وكلُّ من أسند إليه ممن خالف الحق لم يثبت عدالته بل ثبت فسقه فلا حلَّ ذلك لم يجز العملُ بخبره» (طوسی، 1320ق: 341 و 290) به هر حال این اجماع منقول و عدم تحقق آن محرز است.

2. آیه نبأ: «يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسقٌ بنبأٍ فتبينوا أن تُصیبوا قومًا بجهالةٍ فتُصیحوا علی ما فعلتم نادمین» (حجرات/6) صاحب قوانین به این آیه از دو جهت تمسک نموده است: تفحص در حال فاسق و معلوم شدن وثاقت وی، تبیین است مثل تفحص در مدلول خبر او.

3. علت منصوصه (قمی، بی تا: 458، باتلخیص): لکن مدلول آیه مبارکه حجیت خبر فاسق بعد از تبیین خبر او، یعنی روشن شدن صدق اوست، نه تبیین در حال مخبر بدون علم به صدق خبر او. و معلوم است که با وثاقت فاسق خبر وی بین الصدق نمی شود و موضوع و جوب تبیین نیز خبر مطلق فاسق است نه فاسق غیر ثقه، اما اگر مقصود از علت منصوصه احتمال صدمه از روی نا آگاهی باشد یا خوف انجام کاری که موجب ندامت است باشد، هر دو در خبر فاسق ثقه موجود است و حتی در خبر عادل هم هست و اگر مقصود اصابه سفیهانه باشد استدلال از این جهت تمام است ولی دلیلی بر اراده «سفاهت» از کلمه «جهالت» نیست؛ افزون بر آن استفاده کبرای جواز عمل به هر خبری که نزد عقلا عمل به آن سفیهانه نیست از آیه مبارکه محل تأمل است بلکه ظاهر آیه این است که عمل به خبر فاسق مطلقاً جهالت است و خوف ندامت دارد و ما بعداً در ادله نافی خبر موثق، بیشتر در این مورد سخن خواهیم گفت.

4. روایات: برای حجیت خبر موثق مطلقاً یا برخی از افراد آن می توان روایاتی را

ذکر کرد که به اهم آنها اشاره می شود:

الف) مرسله شیخ که در بحث جواز عمل به منفردات عامه آن را مستند خود

قرار داده و فرموده است: «لَمَّا رَوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ حَادِثَةٌ لَا تَجِدُونَ حُكْمًا فِيمَا رُويَ عَنَّا فَانظُرُوا إِلَى مَا رَوَاهُ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاعْمَلُوا بِهِ وَلَا جَلَّ ذَلِكَ عَمَلَتِ الطَّائِفَةُ...» (طوسی، 1403ق: 379/1). این روایت صرف نظر از ارسال و لفظ تمریض و اینکه در هیچ کتابی از کتب حدیثی، حتی کتاب‌های شیخ یافت نشده است، اخص از مدعی نیز هست؛ هم‌چنان که سخن از وثاقت هم در آن نیست و اگر حجت باشد مطلق احادیث مذکور را حجت می‌کند و اصولاً نمی‌توان یافت که کسی در موارد فقدان نص به احادیث عامه از حضرت علی علیه السلام عمل کرده باشد.

ب) روایت حسین بن روح که شیخ طوسی به سند خود از ایشان نقل می‌کند که در مورد کتاب‌های ابن ابی العزافر، یعنی محمد بن علی شلمغانی صاحب کتاب التکلیف که منحرف شد و مورد لعن حضرت حجت قرار گرفت، فرمود: من در مورد این کتاب‌ها همان را می‌گویم که ابو محمد حسن بن علی در جواب سؤال از کتاب‌های بنی فضال فرمود، حضرت فرمود: «خُدُوا مَا رَوَوْا وَذَرُّوا مَا رَأَوْا» (حر عاملی، بی تا: 18، باب 8، ص 72، ح 79). گفته شده است این حدیث خبر موثق را حجت می‌کند، ولی اولاً در سند حدیث عبدالله الکوفی خادم است که توثیق ندارد، بلکه ابوالحسین بن تمام که شیخ از او روایت می‌کند و گویا محمد بن فضل بن تمام باشد، آن‌گونه که محقق خوئی نیز گفته است مجهول است (خوئی، 1410ق: 334/11). افزون بر آن بنی فضال از فطحیه هستند که نزدیک‌ترین فرقه‌ها به شیعه در اصول و فروع هستند و نمی‌توان از آنها به دیگر فرقه‌های شیعه تعدی کرد تا چه رسد به اهل سنت، و بلکه حتی از بنوفضال که معمولاً از فقها و اجلاً هستند نمی‌شود به دیگر فطحی‌ها نیز تعدی کرد. به همین دلیل است که مقایسه مذکور در کلام جناب حسین بن روح نیاز به تأمل دارد. به هر حال سؤال شیعه در مورد کتاب‌های بنی فضال با وجود اشتها آنها به فقه و وثاقت، نشان از ذهنیت منفی آنها در مورد مخالفین در مذهب داشته است.

ج) حدیث زید زراد که علامه مجلسی از کتاب زید زراد از جابر جعفی نقل می‌کند که گفت: «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: إِنَّ لَنَا أَوْعِيَةً نَمَلًاهَا عِلْمًا وَحُكْمًا وَكَيْسَتِ لَهَا بِأَهْلِ فَمَا نَمَلًاهَا إِلَّا لِتَنْقُلَ إِلَى شِيعَتِنَا فَانظُرُوا إِلَى مَا فِي الْأَوْعِيَةِ فَخَذُّوْهَا ثُمَّ صَفَّوْهَا مِنْ الْكُدُورَةِ تَأْخِذُونَهَا بِيَضَاءِ نَقِيَّةٍ صَافِيَةٍ وَإِيَّاكُمْ وَالْأَوْعِيَةَ فَإِنَّهَا وَعَاءٌ سَوُّهُ فَتَنْكِبُوهَا»

(مجلسی، 1403ق: 93/2). به این تقریب که از تقابل گروهی که اهل نیستند با شیعه فهمیده می‌شود که مقصود، مخالفین هستند که حضرت دستور به اخذ حدیث از آنها را داد با اجتناب از خود آنها. ولی در این باره باید گفت اولاً این حدیث از نظر سند دارای اشکال است، زیرا زید زراد و ثاقبش واضح نیست، هر چند اکابر از کتاب وی اخذ کرده‌اند و ابن‌ابی‌عمیر از او روایت دارد و کتاب او را شیخ در فهرست جزء اصول شمرده است؛ زیرا شیخ طوسی تصریح کرده است که بسیاری از اصحاب اصول مصنفات دارای مذاهب فاسده بوده‌اند و حتی ابن ولید آن کتاب را موضوع دانسته است و سند علامه مجلسی نیز به کتاب مجهول است (رک: مجلسی، 1403ق: 43/1؛ طبرسی، 1320ق: 297/3؛ صالح المعلم، 1426ق: 31/1). ثانیاً از نظر دلالت نیز شاید بر خلاف مدعای اول باشد زیرا اگر حدیث مخالفین حجت بود دیگر نیاز به تصفیه نداشت، بلکه مقصود حدیث آن است که نباید از احادیث منسوب به اهل البیت به جهت مخالف بودن راوی آن صرف نظر کرد بلکه باید در آن تأمل کرد و با دقت در آن، حق را از باطل تشخیص داد هم‌چنان که در مورد مطلق احادیث ضعیف گفته می‌شود و می‌دانیم که فائده احادیث، تنها حجیت تعبیه آن در باب احکام الزامیه فقهیه نیست، بلکه در همه ابواب می‌توان از حدیث استفاده کرد و با قرائنی واقعیت را یافت یا به آن نزدیک شد و هرگز مقصود امثال این احادیث حجیت اخبار مخالفین نیست و گرنه باید حتی اخبار ضعیف آنها نیز حجت باشد چرا که در حدیث تفصیلی ذکر نشده است.

4. صحیح زرارہ از امام باقر علیہ السلام: «قَالَ الْمَسِيحُ: مَعَشَرَ الْحَوَارِيِّينَ لَمْ يَضُرُّكُمْ مَنْ نَتَنَ الْقَطْرَانَ إِذَا أَصَابَتْكُمْ سِرَاجُهُ، خَذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ عَمَلِي» (مجلسی، 1403ق: 97/2). با این تقریب که گرچه حدیث در مورد عالم فاسق است اما سیاق و تعلیل آن می‌فهماند که شامل فسق جوارحی و جوانحی هر دو می‌شود و عملده، گرفتن علم از فرد قابل اعتماد. ولی مفاد حدیث شریف مثل حدیث قبل در عدم اعراض از علما به جهت انحراف آنهاست، نه قبول سخن آنها مطلقاً، ولذا در حدیث سخنی از وثاقت نیست، و دلیلی نیز وجود ندارد که مقصود از علم در حدیث مذکور

1. شیرہ گیاهی و داغ و قابل اشتعال سیاه و بد رنگ که خداوند می‌فرماید: «سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانَ» (ابراهیم / 50).

تنها احادیث باشد بلکه اعم از احادیث و دیگر علوم عقلی و حتی تجربی یا طبیعی و مادی است. ومفاد این حدیث مثل احادیث فراوان دیگری است که می‌فرماید: «الحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُوهَا وَ لَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ تَكُونُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلُهَا» یا «الحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الحِکْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ» (مجلسی، 1403ق: 94/2، 97، 99).

مقصود همه این‌ها ارزش دادن به علم است و این که آن را محدود نکنیم و برای به‌دست آوردن آن از مخالفین نیز استفاده کنیم، و چه بسا آنها مطالب حقی اعم از علوم دینی عقلی و نقلی و تجربی داشته باشند که برای ما مفید باشد، نه آن که سخن هر مخالفی حجت باشد هر چند برای ما علم آور نباشد. اصولاً نگاه این‌گونه احادیث به امور تعبدی نیست. و بلکه ناظر به جنبه سلبی قضیه است یعنی بی‌توجهی به دانش دیگران و کنار گذاردن آنها به‌طور کلی.

5. امام باقر علیه السلام فرمود: «سَارِعُوا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَحَدِيثٌ وَاحِدٌ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا حَمَلَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ...» (حر عاملی، بی تا: 18، باب 8، ح 67 - 70 با تعابیر نزدیک و در باب 7، ح 37). با این تقریب که اطلاق کلمه «صادق» شامل مخالفین نیز می‌شود. در بررسی مطالب بالا باید گفت این حدیث با همه سندهای متعددی که دارد به عمرو بن شمر منتهی می‌شود که نجاشی و دیگران او را تضعیف کرده‌اند و از نظر دلالت نیز بسیار بعید می‌نماید امام علیه السلام مخالفین خویش، به ویژه اهل سنت و به خصوص معاندین (و نواصب را که خائن به اسلام و اهل البیت هستند و در احادیث دیگر به عنوان خائن معرفی شده‌اند) را صادق بدانند و شیعیان را به گرفتن حدیث از آنها ترغیب کند. بلکه مراد از «صادق» در حدیث شریف با توجه به ترغیب حضرت و اثر عظیمی که بر آن مترتب کرده است و با توجه به اطلاق حدیث که فرقی میان انواع ثقات از فاسق و کافر و مؤمن نگذارده است، افرادی هستند که شنیدن حدیث از آنها سبب علم به معارف و احکام دین می‌شود نه صرف حجت تعبدیه، و اینان همان اهل البیت هستند که در آیه مبارکه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (نوبه/119) به همراهی آنان دستور داده شده است، و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ دَانَ اللَّهُ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ أَلَزَمَهُ اللَّهُ الْبَتَّةَ إِلَى الْعَنَاءِ وَ مَنْ أَدْعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ ذَلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ» (حر

عاملی، بی تا: 18، باب 10، صفات القاضی، ح 12). سیاق حدیث کاملاً مؤید این نکته است که مقصود از صادق، ائمه اطهار علیهم السلام هستند و گرنه اهل سنت نیز که به احادیث خود عمل می‌کنند همگی مدعی وثاقت و صداقت راویان احادیث خویش هستند.

7. صحیح احمد بن اسحاق عن ابی الحسن علیه السلام «قال: سألتُه و قلت: مَنْ أَعْمَلُ وَعَمَّنْ أَخَذُ وَقَوْلُ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ علیه السلام: الْعَمْرِيُّ ثِقَّتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ فَإِنَّهُ الثِّقَّةُ الْمَأْمُونُ». و در حدیث دیگری همین تعابیر در مورد وی و پسرش از ابو محمد وارد شده است. (همان: 99/4) و شبیه همین است روایت عبدالعزیز بن مهتدی از حضرت رضا علیه السلام قال: «قُلْتُ لَا أَكَادُ أَصِيلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَا جُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَوْ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَا جُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي، فَقَالَ نَعَمْ» (همان: ح 33، ص 107).

در این احادیث جواز اخذ معالم دین از آن ثقات که عمدتاً از راه حدیث بوده است به وثاقت آنها تصریح شده است و همان‌گونه که شیخ انصاری فرموده است: از حدیث دوم معلوم می‌شود رجوع به ثقه، مرتکز راوی بوده و صحت آن نزد وی مفروغ عنه بوده است و سؤال وی از مصداق می‌باشد (البته این حدیث در دو نقل دیگر وسائل ج 34 و 35 دارای کلمه «ثقه» نیست که استظهار شیخ را تضعیف می‌کند) و گویا صاحب کفایه برای حجیت خیر ثقه مطلقاً از راه تواتر اجمالی به همین روایت احمد بن اسحاق اشاره داشته که مضمون آن را عام در هر فرد خیر ثقه شمرده است (کفایه الاصول بحث خیر واحد).

در باره این روایات باید گفت استدلال به این روایات برای حجیت خبر موثق صحیح نیست، زیرا استفاده تعمیم از تعلیل - بنابراین که تفریح دلالت بر تعلیل کند - و فهم محدوده آن بستگی به استظهار عرف مناسب با موارد آن دارد و نمی‌توان بدون توجه به مورد، هر علتی را مطلقاً تعمیم داد. لذا در مثال «لَا تَأْكُلُ الرُّمَانَ لِأَنَّهُ حَامِضٌ» نمی‌توان آن را به هر مأكول حامض سرایت داد. اما در مثال «أَحَبُّ الْمَسْجِدِ الْفُلَانُ لِأَنَّهُ أَكْبَرُ»، دلیل بر محبوبیت هر شیء اکبری نیست، هم‌چنان که جمله «مَاءُ الْبَيْتِ وَاسِعٌ لِأَنَّ لَهُ مَادَّةً» اگر دلالت بر اعتصام هر آبی که ماده دارد بکند دلالت بر اعتصام هر مایعی که ماده دارد، از جمله نفت، نمی‌کند، بلکه تعیین محدوده آن منوط به استظهار عرف

است و در مثال ما تعلیل حجیت سخن آن دو نائب بزرگوار آن دو امام علیهم‌السلام: «به ثقتی و الثقة المأمون» هرگز دلالت بر حجیت هر ثقه‌ای، ولو از مخالفین و اهل سنت و معاندین و نواصب، نمی‌کند و هیچ عرفی آن را استظهار نمی‌کند. آیا واقعاً امام علیهم‌السلام می‌خواهد مردم را به هر ثقه، و لو ناصبی، ارجاع دهد و بگوید «فاسمع له و اطع» و بلکه حتی استظهار حجیت سخن هر شیعه ثقه هم صحیح نیست بلکه سؤال و جواب نشان دهنده آن است که امام در صدد معرفی فردی بیش از یک راوی است بلکه می‌خواهد کسی را که فتوی و سخن او حجت است، یعنی یک مرجع تقلید و بلکه نائب خویش را، در سایر امور معرفی کند. لذا تعبیر به «اسمع و اطع» فرموده است، و اصولاً از عنوان «ثقتی» نمی‌شود به هر ثقه شیعه‌ای تعدی کرد و آن را مشمول ثقه جاهل فاسق دانست تا چه رسد به غیر شیعه، زیرا ثقه نزد امام علیهم‌السلام هر فرد عادی نیست، هم‌چنان که در توفیق شریف آمده است: «لَا عُدْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِنَا فِي الشُّكِّكَ فِيمَا يَرُويهِ ثِقَاتُنَا قَدْ عَرَفُوا بِأَنَّ نَفَاوِضَهُمْ سِرَّنَا وَ نُحْمِلُهُمْ إِيَّاهُ إِلَيْهِمْ» (حر عاملی، بی تا: 18، باب 11، صفات قاضی، ص 108، ح) آیا عنوان «ثقاتنا» در این حدیث با آن ذیل می‌تواند شامل هر شیعه فاسقی شود، تا چه رسد به مخالفین؟!

7. صحیح اسماعیل بن فضل هاشمی که از امام در مورد متعه پرسید و حضرت فرمود: «الْقَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ جَرِيحٍ فَسَلَهُ عَنْهَا فَإِنَّ عِنْدَهُ مِنْهَا عِلْمًا فَلَقِيْتَهُ فَأَمَلِي عَلَيَّ مِنْهَا شَيْئًا كَثِيرًا فِي اسْتِحْلَالِهَا... قَالَ: فَأَتَيْتُ بِالْكِتَابِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ صَدَقَ وَ أَقْرَبَهُ» (حر عاملی، بی تا: 14، باب 4، ح 8). می‌دانیم که عبدالملک بن جریح از فقهای عامه است و زرقانی در شرح مختصر ابی الضیاء ج 8 ص 76 گوید: «أَنَّ ابْنَ جَرِيحٍ أَحَدَ الْأَعْلَامِ وَ فَقِيهٌ مَكَّةَ...» و ابن حجر در مورد وی گفته است: «ثَقَّةٌ فَقِيهٌ فَاضِلٌ كَانَ يَدْلِسُ وَ يَرْسُلُ» !! (رک: خوئی، 1410ق: 11، 19 - 20) و ارجاع حضرت صادق علیه‌السلام به وی دلیل بر صحت رجوع به ثقات عامه است. ولی باید گفت پاسخ این استدلال واضح است، زیرا ابن جریح دارای خصوصیتی است در بحث متعه که او را از دیگران ممتاز می‌کند و آن این که وی نه تنها متعه را حلال می‌دانسته، و این در میان عامه عجیب است، بلکه در مورد وی گفته‌اند: با هفتاد زن ازدواج متعه نموده است

(همان) و گویا حضرت صادق علیه السلام می خواسته اند مسأله را از زبان وی به راوی بفهماند تا در احتجاج قوی تر باشد. ذیل حدیث هم نشان می دهد که راوی نیز به این فقیه عامی اعتماد نداشته تا این که آنها را بر حضرت عرضه نموده و تصدیق حضرت را شنیده است.

8. عمر بن یزید به امام صادق علیه السلام گفت: «أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يُقِرَّ بِأَنَّكُمْ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كَمَا ذُكِرَتْ وَ لَمْ يَجْحَدْهُ قَالَ أَمَا إِذَا قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ مِمَّنْ يَتَّقُ بِهِ فِي عِلْمِنَا فَلَمْ يَتَّقُ بِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَأَمَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْ ذَلِكَ فَهُوَ فِي عَذْرٍ حَتَّى يَسْمَعَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (حر عاملی، بی تا: 1، ص 26، باب 2، ح 19). با این تقریب که حضرت صادق علیه السلام مخالفت با خبر ثقه را به شدت مذمت نمود و اطلاق آن شامل هر ثقه ای می شود، هر چند از مخالفین باشد. لیکن سند روایت چنین است: «محمد بن حسن الصفار فی کتاب بصائر الدرجات عن عبدالله بن محمد یعنی ابن عیسی عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمر بن یزید قال: قلت لأبی عبدالله...» رجال این سند قابل تأمل هستند زیرا عبدالله بن محمد در اول سند توثیق صریح ندارد و محمد بن عبدالله نیز اگر ابن هلال باشد توثیق صریح ندارد. یونس نیز ممکن است ابن ظبیان باشد که وثاقتش محل تأمل است.

از نظر دلالت درباره این روایت باید گفت: اولاً حکم به کفر در روایت می رساند که مورد حدیث، انکار بعد از علم است، یعنی آن ثقه به گونه ای بوده که خبرش موجب علم می شده است و گرنه عدم اعتقاد به خبر ظنی کفر نمی آورد، لذا از بحث حجیت خبر ثقه ظنی خارج است و ثانیاً حضرت راوی ثقه را مقید کرد به «فی علمنا»، یعنی کسی که در مورد علوم اهل البیت مورد اعتماد است و این جمله صریح در عدم اعتبار سخن ثقات از مخالفین است و می فهماند که مقصود از ثقه، شیعه و بلکه شیعه خاص است و مورد حدیث نیز که فضیلت ممتاز اهل بیت علیهم السلام است، مؤید همین است. آیه مورد استشهاد نیز که برای حجیت سخن ثقه آمده و در آن کلمه «مؤمن» به کار رفته، شاهد دیگری است بر این که مقصود امام، ثقه از شیعه است و گرنه غیر شیعه، مؤمن نیست.

9. کلینی نقل کرده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ قَالَ:

«سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ۥ يَقُولُ لِمَجْلِسٍ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَيْقُ بِهِ أَوْثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ» (کلینی، بی تا: 1، کتاب فضل العلم باب مجالسة العلماء ح 5). با این تقریب که ظاهر حدیث، حجیت خبر افراد مورد وثوق است که امام مجالست با آنها را برگزیده است. ولی این حدیث از نظر سند به شدت ضعیف است چرا که «مسعر بن کدام» مجهول است، سفیان بن عیینه از اعیان اهل سنت که مورد مذمت قرار گرفته، سلیمان بن داود منقری هم گرچه نجاشی وی را توثیق کرده است ولی فرموده است: «لیس بالمتحقق بنا» که تمسک به حدیث وی برای بحث حجیت خبر موثق دور است، و این گذشته از برخی تضعیفات از ابن غضائری و برخی متأخرین شیعه و اهل سنت در حق وی است، وقاسم بن محمد اصفهانی نیز توثیق ندارد بلکه نجاشی درباره وی می گوید: «لم یکن بالمرضی». اما از نظر دلالت، روایت در مورد فضیلت مجالست با افراد مورد وثوق است، ولی این که مقصود از افراد مورد وثوق هر شخص ثقه ای است، هر چند مخالف در عقیده و معاند و ناصبی باشد، هرگز چنین نیست و احتمال این که حضرت صادق علیه السلام مردم را به طرف این گونه افراد تشویق کند، اصلاً قابل توجیه نیست. حاصل آن که هیچ یک از روایات فوق چه از نظر سند و چه از نظر دلالت دلیل بر حجیت خبر موثق، حتی بالعموم والاطلاق، نیز نمی باشد و اگر هم باشد، به وسیله ادله ای که می آید قابل تخصیص و تقیید است.

دلیل چهارم: سیره عقلا

سیره عقلا که دلیل عمدۀ در مورد حجیت خبر ثقه و از جمله خبر موثق است، زیرا عقلا در امور زندگی خویش به افراد ثقه اعتماد می کنند بدون توجه به مذهب و عقیده آنها. به همین جهت است که به متخصصین در فنون مختلف رجوع می کنند هر چند با آنها از نظر عقیده موافق نباشند. لیکن تمسک به سیره عقلا متوقف بر احراز سه مقدمه است: 1. احراز سیره 2. احراز تعاصر سیره 3. احراز امضای سیره

بررسی مقدمه نخست

مقدمه اول، یعنی سیره عقلا بر قبول خبر ثقه هر چند مخالف در عقیده باشد، گر چه فی الجمله محرز است، یعنی در اموری که مربوط به مسائل دینی که مورد اختلاف

آنها باشد نیست مثل رجوع به اطبا یا متخصصین مادی یا مخبرین در این گونه مسائل، ولی رجوع عقلا به مخالفین دینی خود در مباحث دینی جای تأمل دارد، به‌ویژه وقتی از یکدیگر تبری جویند و میان آنها عداوت برقرار باشد. در این گونه موارد که گوینده خبر تنها خبر دهنده جریان است، به‌ویژه اگر از مسائل مهم دینی باشد و خبر او نیز اطمینان نیاورد، عمل عقلا به این خبر نه تنها محرز نیست بلکه چه بسا خلاف آن محرز باشد. بلکه در امور غیر دینی نیز اگر اهمیت آن فراوان باشد حجیت خبر ثقه‌ای که اطمینان آور نیست محل تأمل قرار گرفته تا چه رسد به خبر موثق. آیا امروزه خبر پزشکی ثقه ولی صهیونیست که با مسلمانان دشمن است، در مورد یکی از شخصیت‌های مهم مسلمین در یک امر حیاتی، نزد عقلا پذیرفته است و بدون تحقیق به آن عمل می‌کنند؟ آیا امروزه اگر یک خبرنگار معاند و دشمن، ولی ثقه، از قول امام خمینی سخن مهمی را نقل کند که تنها او گزارش‌گر آن است، به سخن وی اعتماد می‌شود هر چند اطمینان آور نباشد؟!

جهت دیگر تردید شمول سیره عقلا مسأله تقيه است که در روایات حضرت صادق علیه السلام فراوان به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که سفیان بن عینه از علمای اهل سنت نیز متوجه این مسأله شده و در روایتی به حضرت گفت: «یا أبا عبد الله متی هذه التقیة و قد بلغت هذا السن؟» حضرت فرمود: «سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، اگر مردی تمامی عمرش را میان رکن و مقام نماز بخواند ولی خداوند را بدون ولایت ما اهل بیت ملاقات کند، خداوند را با مرگ جاهلیت ملاقات کرده است» (مجلسی، بی تا: 357/47، از رجال کشی). با این وجود، آیا سیره عقلا بر اعتماد به خبر ثقه‌ای که مخبر عنه از مخبر تقيه می‌کند جاری است؟ آیا عقلا در این گونه موارد احتمال تقيه را نادیده می‌گیرند؟ انصاف آن است که این سیره محرز نیست. بله، این شبهه در روایات فطحیه راه ندارد یا بسیار ضعیف است، زیرا آنها همه ائمه علیهم السلام را قبول داشته‌اند و مجالی برای تقيه از آنها نیست؛ هم‌چون دیگر شیعیان.

بررسی مقدمه دوم

اما مقدمه دوم، یعنی احراز اتصال سیره و تعاصر آن، کار آسانی نیست؛ به این معنی که اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام در گرفتن احکام به مخالفین خود، به‌ویژه اهل سنت، مراجعه می‌کرده و به آنها اعتماد داشته‌اند. ما این را هرگز در میان اصحاب و فقها سراغ

نداریم و لذا می‌توان گفت اصحاب هرگز به کتاب‌های آنها اهمیت نمی‌دادند و حتی یک روایت هم که دلالت بر ارجاع به مخالفین باشد و خبر آنها را در کنار اخبار شیعه حجت بداند آن گونه که امروز مشهور میان معاصرین است سراغ نداریم و بسیار بعید می‌دانیم که ائمه یا اصحاب ایشان، تمامی راویان مخالفین را غیر ثقه بدانند به‌ویژه با قرب عصر آنها با صدر اسلام و اندک بودن وسائط، بلکه از اخبار علاجیه ظاهر می‌شود که یکی از مرجحات، مخالفت با اخبار عامه است. در نتیجه صحیحه (نابره مشهور) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام حضرت فرمود: «... فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَةِ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَمَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخَذُوهُ» (حر عاملی، بی تا: 18، باب 9، ح 29، ص 84 صفات القاضی) یا دیگر احادیث که مخالفت عامه را سبب رشد دانسته است، مانند: «ما خَالَفَ الْعَامَةَ فِيهِ الرَّشَادُ» (همان: 1 ص 76). البته یک نکته بوده و آن این که اخذ حدیث یا اجازه آن یا مراجعه به کتب مخالفین گرچه در میان اصحاب کم‌وبیش وجود داشته است، به ویژه در میان متأخرین آنها، ولی این مراجعه در مسائل قابل تسامح، مثل امور اخلاقی و آداب و فضائل و تاریخ و سنن و یا اندکی از مباحث مهم فقهی، برای تأیید بوده است، این که به روایت مخالفین، مثل روایات شیعه، بها و ارزش داده باشند و آنها را در عرض هم دانسته و تنها مستند خود را در فتوی، روایت مخالفین قرار داده باشند، احراز نشده است. بله شیخ ادعای عمل طائفه امامیه بر منفردات عده‌ای از عامه و یا شیعه غیر امامی را داشته است، لیکن قبلاً گذشت که این ادعا تمام نیست و محقق حلی در پاسخ به این ادعا فرمود: «إِنَّا لَا نَعْلَمُ أَلَى الْإِنِّ أَنَّ الطَّائِفَةَ عَمِلَتْ بِأَخْبَارِ هَؤُلَاءِ» (محقق حلی، 403 ق: 149).

ممکن است گفته شود که محقق حلی در مورد سکونی تصریح کرده است: «السُّكُونِي وَإِنْ كَانَ عَامِيًّا فَهُوَ مِنْ ثِقَاتِ الرُّوَاةِ» سپس در ادامه بعد از نقل اجماع شیخ در عمل به روایات سکونی و عمار از ثقات گوید: «وَكُتِبَ الْأَصْحَابُ مَمْلُوءَةً مِنَ الْفَتَاوَى الْمَسْتَنَدَةِ أَلَى نَقْلِهِ» (الرواشح السماويه: الراشحه التاسعه، ص 56-58، رک: مامقانی، بی تا: 397/9) لیکن اگر مقصود محقق این باشد که اصحاب، روایات سکونی را در عرض روایات شیعه می‌پذیرفته‌اند این مخالف ادعای شیخ است که حجیت

روایات غیر امامی را مشروط به عدم روایات امامیه و عدم مخالفت با رأی معروف در مسأله دانست. و اگر مقصود استناد به روایات سکونی با تحفظ بر آن دو شرط است، موارد آن بسیار معدود و محدود خواهد بود و این سخن محقق با سخن شهید که مشهور نزد امامیه اشتراط ایمان در راوی است بدون تفصیل مذکور، و چه بسا مخالف کلام شیخ باشد که روایات مخالفین را به جهت فسق، بالاجماع مردود شمرد، همان گونه که قبلاً گفته شد، و بلکه چه بسا مخالف کلام خود او باشد که در رد ادعای اجماع شیخ فرمود: ما تا الان ندیدیم طائفه به روایات اینان عمل کرده باشند. بنابراین سخن محقق در مقام مضطرب خواهد بود. این ها همگی بر فرض عامی بودن سکونی است. اما اگر او را شیعه بدانیم، آن گونه که مرحوم مامقانی به آن متمایل شده است (مامقانی، بی تا: 394/9) و سکوت نجاشی که فهرس را برای ذکر کتاب های اصحاب ما نوشته است آن را تأیید می کند، آن گاه از محل بحث ما خارج می شود.

اما رجوع اصحاب به روایات غیر امامی از شیعه، مثل زیدیه یا واقفیه، چون بطائنی و عثمان بن عیسی و مانند این ها، عمدتاً در زمان استقامت این ها بوده است، و اگر در زمان انحراف نیز به آنها یا کتاب های ایشان مراجعه می کردند اعتماد ایشان به منفردات آنها در احکام الزامی و بر خلاف اصل و بدون قرینه، محرز نیست. بله، کشتی ادعای اجماع بر عمل و تصحیح روایات عده ای نموده است که برخی از آنها از منحرفین هستند، مثل ابان بن عثمان ناووسی و عبدالله بن بکیر فطحی، بنا بر قولی، عثمان بن عیسی واقفی و حسن بن علی بن فضال فطحی ولی انحراف ابان ثابت نیست و ادعای اجماع بر عثمان بن عیسی و ابن فضال تنها کلام قلیل است. می ماند عبدالله بن بکیر فطحی. لکن درباره او باید گفت اولاً اجماع کشتی منقول است و حجت نیست و ثانیاً معارض با کلام محقق است که قبلاً گذشت که فرمود: «ما تاکنون عمل طائفه را به روایات اینها نیافتیم» ولذا وی و عده ای دیگر به روایات ابن بکیر عمل نکرده اند. مرحوم مامقانی گوید: «محقق در معتبر و فاضل مقداد در تنقیح و شهید ثانی در مسالک و روض الجنان روایت عبدالله بن بکیر را ضعیف شمرده اند چون فطحی است (مامقانی، بی تا: 171/1 چاپ قدیم). هم چنین قبلاً گذشت که شهید ثانی ادعا نموده که مشهور امامیه ایمان را در اعتبار راوی شرط می دانند، و این با اجماع و اعتماد به

روایت غیر مؤمن تنافی دارد. این گذشته از نسبت دروغی است که در بحث طلاق به امام داده است و شیخ آن را ذکر کرده است و در ادامه در روایت دیگر او از زراره به احتمال کذب خدشه می‌کند و مرحوم فیض کاشانی به شیخ اعتراض می‌کند که چگونه ابن بکیر را طعن می‌زند تا آن که در فهرست او را توثیق کرده است (تستری، بی تا: 271/6). هم‌چنین ادعای کَشّی با ادعای شیخ نیز تنافی دارد، زیرا شیخ ادعای عمل طائفه بر روایات منحرفین را مشروط به دو شرط کرده است: 1. معارض از امامیه نداشته باشد 2. مخالف نظر معروف امامیه نباشد. در حالی که اجماع کَشّی قیدی ندارد. بلکه صاحب قاموس ادعای اجماع کَشّی در عمل به روایات ابن بکیر را مردود شمرده و می‌گوید: «اصل در قول عیاشی - استاد کَشّی - سخن استاد او علی بن فضال فطحی است و سرشت انسان بر این است که مذهب خود را ترویج کند؛ حق باشد یا باطل!» (همان: 273) بله. روایات وی در زمان امام صادق علیه السلام و قبل از پیدایش فطحیه مشکله انحراف مذهبی را ندارد.

مقدمه سوم: احراز سیره

احراز سیره دلیل عمده در بحث حاضر است. می‌دانیم که سیره عقلانیه از ادله محرزه قطعیه است نه ظنیه تعبدیه، به این معنی که دلیل حجیت سیره عقلا مثل حجیت خبر واحد نیست که از آیه نبأ مثلاً استفاده شود و سخن ثقه را حجت کند، خواه مدلول خبر ثقه ظنی باشد یا قطعی، بلکه وجه حجیت سیره عقلا قطع و یقینی است که از سیره عقلا به رضا و امضای امام پیدا می‌شود. بنابراین، تا وقتی علم وجدانی به رضای معصوم علیه السلام از سیره حاصل نشود، حجت نیست. ولذا حتی احتمال ردع برای عدم حجیت آن کافی است و حتی نیازی به حجیت رادع نیز نمی‌باشد، بلکه حتی روایت ضعیفی که احتمال رادعیت را تقویت کند کافی است؛ زیرا ما عموم یا اطلاقی که بگوید تمام سیره‌های عقلانیه حجت است نداریم تا به آن در موارد شك تمسک کنیم. بلکه بر عکس آیات و روایاتی که نظر اکثریت را محکوم می‌کند (مثل: «أكثرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف/187) که بارها در قرآن تکرار شده است و یا مثل سخن حضرت کاظم علیه السلام که فرمود: «یا هشام، ثم ذمّ الله الکثرة. فقال: وَإِنْ تُطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي



الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (کلینی، بی تا: 1، کتاب العقل والجهل، ج 1، و سوره انعام/ 116) دلیل بر عدم حجیت سیره عقلا است مگر وقتی که امضای شارع به صورت قطع کشف شود. بنابراین، باید به ادله مانعین توجه نماییم. اگر آن ادله احتمال صدور داشته باشند، هر چند نتوانند آن را ثابت کنند، برای عدم حجیت سیره مذکور کافی است.

ادله ناهیه از عمل به خبر موثق

1. آیه نبأ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات/6). محقق حلی در معارج، ص 149، و علامه حلی در ترجمه ابان بن عثمان، که ناووسی است، به آیه فوق جهت اشتراط ایمان در راوی تمسک کرده‌اند، زیرا مخالف، فاسق است و به تعبیر علامه حلی «لَا فِسْقَ أَعْظَمُ مِنْ عَدَمِ الْإِيمَانِ...» (محقق حلی، 1403ق: 200). در حقیقت استدلال به آیه نیاز به اثبات دو مقدمه دارد: 1. خبر فاسق مردود است. 2. مخالف، فاسق است.

اما مقدمه اول، مفاد منطوق آیه است. ولی برخی فرموده‌اند به حکم تعلیل در آیه مبارکه، لزوم تبیین به جهت احتمال عدم اصابه در خبر فاسق است و این احتمال در خبر ثقه از نظر عقلا منتفی است؛ پس نیازی به تبیین نیست و اقدام بر خبر او داخل در جهالت نیست چرا که عقلا در همه اعصار و امصار این خبر را می‌پذیرند (محسنی، 1421ق: 210). ولی در این باره باید گفت: اولاً احتمال عدم اصابه در خبر عادل نیز منتفی نیست واقعا تا چه رسد به فاسق. لذا مشمول آیات ناهیه از عمل به غیر علم است اگر دلیل حجیت نمی‌داشت و سیره عقلا هم بر عدم اعتنا به احتمال خلاف است بنابراین که خبر ثقه از باب ظن است نه اطمینان - نه عدم وجود آن، تا خبر فاسق ثقه، مبین باشد نزد عقلا. ثانیاً مدعی آن است که آیه مبارکه رادع سیره است. چگونه می‌توان به سیره عقلا برای تخصیص آیه استناد کرد و اطلاق فاسق شامل ثقه نیز می‌شود که باید از آن تحقیق شود. بله، اگر خبر ثقه، هر چند نزد عقلای عالم فاسق محسوب شود، مشمول تعلیل نبود این حرف وجهی داشت، ولی چنین نیست و وجوب تفحص در مطلق خبر فاسق نیز مخالف آن است.

ممکن است توهم شود که تعلیل وجوب تبیین در آیه مبارکه دارای قرینه



احتمال عدم اصابه است که مقصود از فاسق کاذب یعنی فسق خبری است نه مطلق فاسق؛ ولی باید گفت: فاسق در لغت و قرآن به معنی مطلق انحراف از طاعت است و قطعاً شامل کفر و نفاق و عدم ایمان می‌شود و عرفاً احتمال عدم اصابه قرینه بر اراده فسق خبری نیست بلکه به جهت قوت این احتمال در خبر فاسق است. شیخ انصاری می‌فرماید: «در این آیه ارشاد است به این که خبر فاسق را نباید به غیر او مقایسه کرد هر چند از هر دو اطمینان حاصل شود، زیرا اطمینان حاصل از خبر فاسق با توجه به فسق و عدم مبالغات او نسبت به معاصی از بین می‌رود هر چند از دروغ ابا داشته باشد» (انصاری، بی تا: 73). یعنی فاسق هر چند راست گو باشد ولی به جهت نداشتن پروا از خداوند و غلبه هوی و ابلیس بر او قابل اعتماد نیست زیرا زمینه اعراف در او قوی است. این که برخی فرموده‌اند: «به روشنی می‌بینیم افرادی را که نسبت به برخی از گناهان حساس هستند اما انواع گناهان را انجام می‌دهند و بسیاری از افرادی که دروغ نمی‌گویند هر چند مرتکب انواع محرمات می‌شوند» (مامقانی، 1411ق: 41/2) صحیح است ولی دلیلی بر اعتماد به این افراد نداریم. مؤید این امر، یعنی عدم اعتماد بر فاسق، سخن حضرت صادق علیه السلام است که در خدمت عوام یهود که از علمای خود تقلید می‌کردند با آن که از آنان دروغ صریح و حرام خواری و رشوه و تحریف احکام را می‌دانستند فرمود: آن‌ها به حکم فطرت دل‌هایشان می‌دانستند: «مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ فَلَيْدِكَ ذَمُّهُمْ وَكَذَلِكَ عَوَامُنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ عُلَمَائِهِمُ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ وَالْعَصِيْبَةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَاْلِبَ عَلَى الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا» (حر عاملی، بی تا: 94/18، باب عدم جواز تقلید غیر المعصوم).

اما صغری، یعنی فاسق بودن مخالفین، مورد تسالم است، حتی از شیخ طوسی که معتقد به حجیت خبر موثق است و فرموده است: «كُلُّ مَنْ أَسْنَدَ إِلَيْهِ مِمَّنْ خَالَفَ الْحَقَّ لَمْ يَثْبِتْ عَدَالَتَهُ بَلْ ثَبَّتَ فِسْقَهُ فَلَا حِلَّ ذَلِكَ لَمْ يُجْزِ الْعَمَلُ بِخَبْرِهِ» (طوسی، 1403ق: 290/1) و دیدیم که علامه حلی و محقق به آیه مبارکه برای اشتراط ایمان در راوی تمسک کرده و علامه فرمود: «لَا فِسْقَ أَعْظَمُ مِنْ عَدَمِ الْإِيْمَانِ». قرآن مجید هم می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده/47) و کدام حکم الاهی بعد از توحید و نبوت، برتر از امامت و ولایت اهل بیت است؟ هم چنین در قرآن مجید: مکرر فاسق در مقابل مؤمن قرار گرفته است، مثل این آیات:

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (سجده / 18)، و «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (آل عمران / 110)، و «وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (ذاریات / 46)، و «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلِئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (قصص / 32)، و «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (توبه / 67).

آیا وقتی قرآن منافق و کافر را فاسق می‌شمرد و می‌فرماید در خبر فاسق تحقیق کنید می‌شود گفت: منافق و کافر ثقه داخل در آیه نیست؟ وقتی مؤمن در مقابل فاسق شد، و بپذیریم که مؤمن کسی است که به ارکان دین، از جمله امامت اهل بیت، ایمان داشته باشد، معنی آن این است که مخالفین داخل در مؤمن نیستند هر چند محکوم به اسلام هستند؛ هم چنان که فقها در بحث غیبت مخالفین، آنرا توضیح داده‌اند و مشهور فقها آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم» را شامل مخالفین نمی‌دانند. آن چه گفته شد با توجه به آیه مبارکه می‌باشد، اما صدوق در معانی الاخبار روایتی را این گونه نقل کرده است: «حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنَ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: عَنِ الرَّفَّتِ وَالْفُسُوقِ وَالْجِدَالِ قَالَ أَمَّا الرَّفَّتُ فَالْجَمَاعُ وَ أَمَّا الْفُسُوقُ فَهُوَ الْكُذْبُ أَلَّا تَسْمَعَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ وَ الْجِدَالُ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَا وَ اللَّهِ وَ بَلَى وَ اللَّهِ وَ سَبَابُ الرَّجُلِ الرَّجُلِ» (حر عاملی، بی تا: 110/9، باب 33، تروک الحرام، ح 8). این حدیث را نمی‌توان بر بیان مصداق حمل کرد زیرا با انحصار فوق در کذب، که مقصود امام علیه السلام است، منافات دارد. ولی حدیث از نظر سند به جهت ابوجمیله ضعیف است، زیرا نجاشی در ترجمه جابر بن یزید او را از جمله راویانی نام می‌برد که تضعیف شده‌اند و ابن غضائری در مورد وی گوید: «ضَعِيفٌ كَذَّابٌ يَضَعُ الْحَدِيثَ» (خویی، 1410 ق: 287/18) گرچه قرائنی، مثل روایت عدّه‌ای از اجلّاء، این تضعیف را کم‌رنگ می‌کنند ولی به هر حال آن گونه نیست که بتوان به وسیله آن از اطلاق آیه صرف نظر کرد، به ویژه که در سند این فضّال فطّحی است و وی گرچه در لحظات پایانی عمر به حق اعتراف کرد، ولی روایات او در زمان انحراف وی می‌باشد و تمسک به حدیث موثق برای حجیت حدیث موثق دور است.

از نظر دلالتی نیز احتمال این که مراد از فاسق، معنی حقیقی آن باشد و اطلاق کذب، به جهت آن باشد که خبر هر فاسقی به جهت عدم حجیت محکوم به کذب است شرعاً هم، چنان که خداوند در مورد شهود زنا فرموده است: «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً

أَبْدَأُ وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور/4) و در ادامه بعد از بیان جریان افک بر همسر پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (نور/13) می‌بینیم کسانی که خبرشان مردود شده شرعاً به‌عنوان فاسق و کاذب شمرده شده‌اند، هر چند واقعا راست گو باشند.

ممکن است توهم شود که لازمه عدم حجیت خبر فاسق آن است که خبر متخصص فاسق نیز مردود باشد با آن که سیره عقلا در هر فنی بر رجوع به آن است بدون توجه به مذهب یا افعال ایشان. ولی باید گفت: اگر بپذیریم رجوع به اهل خبره نزد عقلا تعبدی نیست بلکه در صورتی است که از سخن آنها اطمینان حاصل شود، مسأله از بحث ما، که خبر ظنی است، خارج می‌شود. شاید پاسخ بهتر آن باشد که رجوع به اهل خبره گاهی در امور شخصی و غیر الزامی است، مثل رجوع جهت استفاده شخصی از تخصص آنها در حرفه و شغل و صناعات. در این گونه موارد مانعی از رجوع به آنها نیست و عدم حجیت آن به معنی عدم جواز رجوع نیست، بلکه هر کسی مطابق مصالح و گمان خود اقدام می‌کند. و گاهی هم در موارد منازعه با تشخیص برخی موضوعات احکام الزامی شرع است، مثل عدم ضرر در روزه و غسل - البته اگر موضوع خوف نباشد. عدم جواز مراجعه به متخصص فاسق در این موارد و ردع سیره عقلا در این موارد، مخالف ارتکاز و سیره متشرعه نیست.

دلیل دوم: نهی از رکون به ظالمین

خداوند متعال می‌فرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ لَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (هود/112-113). استدلال به این آیه مبارکه نیازمند چند مقدمه است:

1. تصدیق شخص، رکون به اوست، زیرا رکون به معنی اعتماد است در مصباح المنیر گوید: «لرکنتُ إلى زيدٍ اعتمدتُ علیه» و اما آنچه علامه طباطبایی فرموده است که: «والحقُّ أنَّه الاعتمادُ علی الشيءِ عن میلٍ إلیه لا مجردَ الاعتمادِ فحسبُ...» (طباطبایی، بی تا: 50/11) گر چه مؤید به مواردی از استعمالات است که در مورد مذکور به کار رفته است، مثل حدیث قدسی: «یا موسیٰ لا ترکنْ إلی الدنیا رکونَ

الظَّالِمِينَ وَرُكُونَ مَنْ اتَّخَذَهَا أَبًا وَّ أُمَّاً» (مجلسی، بی تا: 52/72) و حدیث قدسی دیگر: «یا دنیا مرّی علی عبدی المؤمن بانواع البلاء و ضیقی علیه فی المعیشة و لا تحلّولی فیرکنَ إلیک» (همان: 52/72) ولی شاهدی از لغت و ظهور عرفی ندارد و موارد استعمال نیز نمی تواند نشان گر معنی حقیقی باشد و این که علامه تعدی به «الی» نه «علی» را دلیل گرفته اند تمام نیست، زیرا اجتهاد و قیاس در لغت صحیح نیست و ماده رکون با «الی» متعدی می شود و لازم نیست که چون به معنی اعتماد است حتماً مثل آن، با «علی» استعمال شود. حاصل کلام: قبول خبر و روایات شخص، بدون تحقیق قطعاً رکون به اوست.

2. انطباق عنوان «الذین ظلموا» بر مخالفین. زیرا ظلم را به هر معنی که بگیریم اعم از کار نابه جا، که معنی وسیع آن است از نظر لغت (مفردات راغب)، یا به معصیت، که در انبوه آیات آمده است مثل «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (طلاق/1)، و یا به معنای تجاوز به حقوق دیگران باشد، شامل منکرین ولایت اهل بیت علیهم السلام می شود؛ لذا صدوق در اعتقادات فرموده است: «من وَصَعَ الامامةَ فِي غَيْرِ اهلِها فَهُوَ ظالمٌ ملعونٌ» (رک: مجلسی، بی تا: 61/27) و در کشف اللثام نیز دلیل عدم قبول شهادت غیر مؤمن را چنین اعلام کرده است: «لِلْفِسْقِ وَ الظُّلْمِ وَ اِنْتِفَاءِ الْعَدَالَةِ» (فاضل هروی، 1422ق: 272/1) و ما اگر در شمول عنوان ظالم یا الذین ظلموا بر مطلق عاصی تأمل کنیم ولی در شمول آن نسبت به کسانی که رکن اساسی دین، یعنی امامت، را منکر شده اند تردید نیست. اینان بزرگترین دستور الهی را تخلف کرده اند، که درباره آن آمده است: «وَلَمْ ينادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» (حر عاملی، بی تا: 1).

هم چنان که ظلم بزرگ به اهل بیت علیهم السلام است که حق ایشان نادیده انگاشته شده است. لذا عنوان «الذین ظلموا» در آیه رکون شامل رهبران مخالف و علمای مؤثر ایشان قطعاً هست.

3. متعلق رکون در آیه مبارکه گر چه محذوف است ولی علی القاعده باید حذف متعلق دلیل بر عموم باشد. بله، امور جزئی که مربوط به منافع شخصی است و تأثیری در امور دینی و حیات دینی و امور اجتماعی مسلمین ندارد، مثل امین شمردن در کارهای جزئی یا معامله با آنها در مسائل شخصی، می شود ادعای انصراف کرد،

به ویژه با توجه به تناسب حکم و موضوع، یعنی تهدید به «فتمسکم النار» و این که در روایات رکون به ظالمین از کبائر شمرده شده است (مجلسی، بی تا: 259/10). البته حتی اگر اعتماد جزیی به ظالمین، یعنی به مؤثرین از مخالفین هر چند در بیع و شراء، سبب تقویت و توجه مردم به آنها شود و تأیید و تقویت عملی آنها باشد به حکم آیه مبارکه ممنوع است. علامه مامقانی فرموده است: ظاهر جمله «الذین ظلموا» جائزین هستند و رکون به آنها به دوستی و نصیحت و طاعت تفسیر شده است. از حضرت صادق علیه السلام هم روایت شده که فرمود: «مقصود آیه، مردی است که نزد سلطان می آید و دوست دارد وی زنده باشد به اندازه ای که دست در کیسه کند و به او عطا کند» (بن جمعه، بی تا: 400/2). به نقل از کافی: «عدةٌ من أصحابنا عن سهل بن زیاد رَفَعَه عن ابي عبدالله علیه السلام» ولذا شامل عمل به خبر موثوق به نیست. (مامقانی، 1411ق: 29/2).

از آنچه گفته شد عدم تمامیت کلام مذکور ظاهر می شود، زیرا وجهی برای حصر آیه مبارکه در جائزین نیست و روایت مذکور، افزون بر مرفوعه بودن، ظهور در حصر ندارد.

دلیل سوم: عدم ایمان مخالفان

گرچه مشهور میان شیعه و حذاقل متأخرین، اسلام مخالفان است، ولی روایات فراوانی تأکید می کند که ولایت، جزء اساسی اسلام واقعی است و کسی که بدون ولایت باشد از اسلام حقیقی بی بهره است هر چند برخی از احکام اسلام، مثل طهارت و جواز ازدواج و لزوم دفن و غسل میت، در حق ایشان جاری است، ولی احکام واقعی اسلام، مثل قبولی اعمال و نجات در قیامت و مقبول بودن در درگاه الهی، هرگز (رک: مجلسی، 1403ق: 76/23؛ حر عاملی، بی تا: 18، باب 10، حد المرشد). در ارتکاز متشرعه، مهم عدم اعتماد در امور دینی است و بر این مسأله، یعنی اشتراط اسلام در راوی، از شیعه و اهل سنت ادعای اجماع شده است (سیوطی، 1420ق: 300/1). به همین جهت است که سخن برخی از اعظام معاصر که تصریح فرموده است: «خبر ثقه مقبول است هر چند از کافر و یا ناصبی باشد» (خویی، 1410ق: 22/5 در ترجمه حسن بن علی سعاده و ج 2 ص 358 در ترجمه احمد بن هلال کرخی) سخن شاذ و ناصوابی است، به ویژه که حتی برخی از اهل سنت تصریح کرده اند: «کیف یکون الناصبی



ثقه؟». حاصل کلام آن که وجوه مذکوره اگر دلالت بر عدم رضای شارع در عمل به خیر موثق نکند، حداقل می تواند مانع احراز امضا و رضای شارع باشد و همین برای عدم حجیت کافی است.

دلیل چهارم: روایات

روایات بر دو دسته اند: 1. روایات مطلقه که از مطلق رجوع به غیر امامیه نهی می کند. 2. روایات خاصه که در مورد برخی از گروه های خاص، مثل اهل سنت و واقفیه و مانند این ها، وارد شده است.

اما روایات مطلقه:

1. ابن ادریس در سرائر از کتاب ابان بن عثمان از هارون بن خارجه قال: «قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَأْتِي هَؤُلَاءِ الْمُخَالِفِينَ فَتَسْمَعُ مِنْهُمْ الْحَدِيثَ فَيَكُونُ حُجَّةً لَنَا عَلَيْهِمْ قَالَ فَقَالَ لَا تَأْتِيهِمْ وَلَا تَسْمَعُ مِنْهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَعَنَ مِلَلَهُمُ الْمُشْرِكَةَ» (حر عاملی، بی تا: 15، احکام اولاد، ص 196، ح 4). عنوان مخالفین گرچه شامل مثل فطحیه یا واقفیه که بعد از حضرت پدید آمدند نمی شود اما تعلیل حکم شامل آن ها نیز می شود. این حدیث، میان ثقه و غیر ثقه فرق نگذاشته است بلکه تعلیل شامل ثقات هم می شود و چه بسا ثقات آنها اظهر افراد مورد نظر حدیث باشد، زیرا در حجیت اقوی است اگر نگوییم منحصر در حجیت است. از نظر سند هم ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است گرچه مذهب او روشن نیست و احتمال ناووسی بودن او هست، هم چنان که از علامه نقل شد و بلکه علامه در خلاصه او را فطحی و در کتاب منتهی او را واقفی دانسته است! (حویبی، 1410ق: 171/1).

ولی این شبهه صدمه ای به استدلال نمی زند زیرا به هر تقدیر کاشف از عدم حجیت خیر مطلق است. بله، در سرائر مطبوع، نه قطع رحلی، و در بحار الانوار و حاشیه وسائل مطبوع سند را این گونه آورده است: «ابان بن تغلب از علی بن الحکم بن زبیر از ابان بن عثمان از هارون بن خارجه...». این سند گرچه معتبر است ولی روایت ابان بن تغلب، که از اصحاب امام سجاد علیه السلام و امام باقر و صادق علیهم السلام است، از حضرت با سه واسطه بسیار بعید است و صحیح همان است که در وسائل آمده است. البته سند ابن ادریس به کتاب ابان بن عثمان گرچه ذکر نشده است ولی شهرت کتاب و انتساب

قطعی آن به ابان در کلام ابن ادریس، که خود منکر حجیت خبر واحد است، چه بسا ما را به صحت آن مطمئن سازد.

2. مرسله تحف العقول: از امیرالمومنین علیه السلام: «يَا كُمَيْلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا» (حر عاملی، بی تا: 18 و 73، باب 8 صفات القاضی، ح 83). حدیث از نظر سند گرچه مرسله است ولی مرسله قدما است که مؤلف آن در مقدمه گوید: «أَسْقَطُ الْأَسَانِيدَ تَخْفِيفًا وَ إِيجَازًا» اما از نظر دلالت، حداقل دلالت بر عدم حجیت روایاتی می کند که از طریق غیر اهل بیت باشد؛ یعنی اهل سنت که به ائمه ما نمی رسد، و اطلاق آن شامل فتوی و روایت هر دو می شود.

3. در صحیح فضیل آمده است: سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: «كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (حر عاملی، بی تا: 94/18، ب 10، ح 18) به تقریبی که گذشت. البته می دانیم همه احادیث اینان باطل نیست و برخی احادیث نیز تصریح دارد به این معنی. مثلاً در روایتی هشام بن سالم به حضرت صادق علیه السلام گفت: «فدایت شوم. آیا نزد عامه از احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله رساند و رساند و رساند. عین علوم را منتشر کرد، و نزد ماست قلعه های علم و داوری و توضیح آنچه میان مردم است» (مجلسی، بی تا: 214/2 از بصائر الدرجات) با این وجود، وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله آنها را باطل می شمرد معنی عدم حجیت آن است. بله، شمول حدیث در مورد احادیث اهل بیت که توسط مخالفین روایت می شود که محل تامل است در صحیح ابن ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد (که به احتمال قوی ابو ایوب خزاز ثقه است) از حضرت صادق علیه السلام آمده است «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُنَا وَ هُوَ مُسْتَمْسِكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا» (حر عاملی، بی تا: 93/18، باب 10، صفات القاضی، ح 16) و اطلاق آن شامل حدیث و فتوی هر دو می شود.

4. احادیثی که عمل به روایات عامه را مشروط به عرضه بر اهل بیت علیهم السلام می کند. مثلاً کلینی به سند خود از شخصی بنام محمد بن فلان الوافقی نقل می کند که پسر عمویی داشتم که زاهد بود. حضرت ابوالحسن به او فرمود: «إِذْهَبْ فَتَفَقَّهْ وَاطْلُبْ الْحَدِيثَ قَالَ: عَمَّنْ؟ قَالَ: عَنِ قُفَّهَاءِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَلَيَّ الْحَدِيثَ»

(حر عاملی، بی تا: 60/18 باب 8 صفات القاضی ح 33) و در حدیث دیگری حضرت صادق علیه السلام به احمد بن فضل فرمود: «چيست که از شما می گویند؟ عرض کرد: چه چیزی؟ فرمود: شنیده ام با یک قاضی در کناسه جلسه دارید؟ عرض کرد: آری فدایت شوم، او مردی است به نام عروه الفتات که بهره ای از عقل دارد، نزد او جمع می شویم، صحبت می کنیم و می پرسیم سپس به شما عرضه می کنیم. حضرت فرمود: اشکال ندارد.» (حر عاملی، بی تا: 107/18، باب 11 صفات القاضی، ح 31).

هر دو حدیث می فهماند اعتمادی به احادیث مخالفین، حتی فقهای آنها نیست. مؤید این امر احادیث علاجیه است که مخالفت با اخبار عامه را در روایت متعارض معیار قبول روایت دانسته است؛ به ویژه وقتی به گسترش احادیث متعارض در روایات شیعه توجه کنیم.

5. در صحیح داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام آمده است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنَ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْدَرَهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ» (حر عاملی، بی تا: 11، باب 39، ح 1، ص 508، الامر بالمعروف) آیا با این همه نفرت و انزجار شارع مقدس از اهل بدعت که شامل امثال بطائنی و عثمان بن عیسی و دیگر علما و رؤسای منحرفین می شود، آیا شارع مقدس مردم را به این ها ارجاع می دهد؟ یعنی مردم را به کسی که دستور سب و غیبت و بیزاری و بدگویی از آنان می دهد و از مردم می خواهد آنها را بی آبرو کنند تا مورد رغبت قرار نگیرند، ارجاع می دهد؟ بله، شمول این روایت نسبت به افراد عادی از منحرفین که تأثیر گذار نیستند، محل تأمل است.

6. در روایت ابراهیم بن ابی محمود که به امام رضا علیه السلام گفت: «یا ابن رسول الله إن عندنا أخباراً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام و فضلكم أهل البيت و هي من رواية مخالفيكم و لا نعرف مثلها عنكم أ فندين بها» حضرت رضا علیه السلام کلام مفصلی را بیان فرمود که مستفاد از آن عدم اعتماد به این گونه احادیث مخالفین است و در آخر فرمود: «یا ابن ابي محمود إذا أخذ الناس يميناً و شمالاً فالزم طريقتنا فإنه من لزمنا

لَزِمْنَاهُ وَ مَنْ فَارَقَنَا فَارَقْنَا» (مجلسی، بی تا: 239/26).

7. روایت علی بن سويد سائی، قال: «كُتِبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عليه السلام وَ هُوَ فِي السَّجْنِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا فَإِنَّكَ إِنْ تَعَدَيْتَهُمْ أَخَذْتَ دِينَكَ عَنِ الْخَائِنِينَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ إِنَّهُمْ أَتَهُمُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ بَدَّلُوهُ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ رَسُولِهِ وَ لَعْنَةُ مَلَائِكَتِهِ وَ لَعْنَةُ آبَائِي الْكَرَامِ الْبَرَّةِ وَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ شِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مجلسی، بی تا: 2، ص 82؛ رجال کشی: 3/4). اطلاق حدیث شامل حدیث و فتوی هر دو می شود، و دیدیم که حضرت، مخالفین را به عنوان خائن معرفی کرد و آن گونه آنها را لعنت کرد. آیا احتمال تجویز رجوع به مخالفین، هر چند ثقه، با وجود این حدیث می رود؟ بله، در سند روایت علی بن حبيب است که توثیق نشده است، و حدیث می تواند مؤید خوبی باشد.

8. احمد بن حاتم بن ماهویه و برادرش از حضرت ابوالحسن الثالث عليه السلام ضمن نامه ای در مورد اینکه معالم دین را از چه کسی اخذ کنند پرسیدند. حضرت در جواب آنها نوشت: «فَهَمْتُ مَا ذَكَرْتُمْ فَاعْتَمِدَا فِي دِينِكُمَا عَلَى مَنْ سُنِّي فِي حِكْمَا وَ كُلُّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا فَإِنَّهُمْ كَأَفْوَكُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (رجال کشی: 4، ح 7؛ حر عاملی، بی تا: 18، ص 110؛ مجلسی، بی تا: 2، ص 82). این حدیث گر چه از نظر سند و دلالت مثل احادیث قبل نیست ولی برای تأیید مناسب است.

طایفه دوم: روایاتی است که از رجوع به عالم فاسق نهی می کند و اطلاق آن شامل حدیث و فتوی هر دو می شود، به ضمیمه آن که قبلاً گذشت. برخی از این روایات عبارت است از:

1. روایت مسعدة بن صدقه عن جعفر عن ابیه: ان علیاً قال: «إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ الْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلِّ مَفْتُونٍ» (مجلسی، بی تا: 106/2). این حدیث از نظر سند به جهت مسعدة که عامی است و توثیق ندارد برای تأیید خوب است.
2. مرفوعه صدوق از امیرالمؤمنین عليه السلام، که روایت می کند که فرمود: «قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ... فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ».
3. روایت حفص بن غياث عن ابی عبدالله: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ».

على دينكم فان كلَّ مُحِبٍّ يَحُوطُ بما أَحَبَّ و قَالَ أَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى داود ۱۱ لا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَّفْتُونًا بِالْدُنْيَا فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلِيكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعُ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ» (مجلسی، بی تا: 107/2). آیا تعبیری رساتر از «فاتهموه علی دینکم» یا «لا تجعل بيني و بينك» یا «اولئك قطاع طريق...» برای عدم حجیت علمای دنیا طلب هست؟ بله، از نظر سند به جهت قاسم بن محمد اصفهانی، تام نیست و برای تأیید مفید است.

4. در حدیث تفسیر حضرت عسکری علیه السلام، در مقام نهی از رجوع به علمای فاسق در عبارتی که قبلاً نقل کردیم فرمود: «فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللّهِ... فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةً...» (حر عاملی، بی تا: 18، باب 10، صفات القاضی، ح 2، ص 93).

طایفه سوم: روایاتی است که واقفیه را مذمت می کنند به گونه ای که از آن، عدم رضایت شارع از رجوع به آنها استفاده می شود. این روایات فراوان است به گونه ای که کثرت آنها ما را از بررسی سند بی نیاز می کند و ما فهرست این روایات را ذکر می کنیم:

1. امام رضا علیه السلام در جواب سوالی در مورد دادن زکات به واقفیه فرمود: «لَا تُعْطِهِمْ فَإِنَّهُمْ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ زَنَادِقَةٌ» (مجلسی، بی تا: 163/48، از کشی).

2. حضرت ابوالحسن علیه السلام در حدیثی در مورد واقفیه فرمود: «مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقِفُوا أُخِذُوا وَ قَتِلُوا تَقْتِيلًا» (همان: 264).

3. حکم بن عیص گوید: «با دایی خودم، سلیمان بن خالد، نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم. فرمود: سلیمان این جوان کیست؟ گفت: خواهر زاده ام است، فرمود: این امر را می شناسد! عرض کردم آری، فرمود: شکر خدا را که او را شیطان نیافرید، سپس فرمود: یا سلیمان! فرزندان را از فتنه شیعیان ما در پناه خدا در آور، عرض کردم: کدام فتنه؟ فرمود: انکار ائمه و توقف بر پسر موسی؛ آن ها مرگ او را انکار می کنند و می پندارند پس از او امامی نیست. اولئك شر الخلق» (همان: 265).

4. و حضرت رضا در جواب سوالی از واقفه فرمود: «كَذِبُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ بِمَا أَنْزَلَ

الله جلّ و عزّ علی مُحَمَّدٍ ﷺ» (همان).

5. و در روایت دیگری فرمود: «لَعَنَهُمُ اللهُ ما أَشَدَّ كِذْبُهُمْ...» (همان).
6. حضرت جواد علیه السلام فرمود: «الواقفة هم حمير الشيعة ثم تلا هذه الآية: «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (همان: 267).
7. در روایت دیگر فرمود: «إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْوَأَقِفَةَ وَالنَّصَابَ عِنْدَهُ بِمَنْزَلَةِ وَاحِدَةٍ» (همان).
8. در روایتی از حضرت عسکری در مورد نفرین بر واقفه در قنوت نماز سؤال شد، فرمود: «نَعَمْ أَقْنَتْ عَلَيْهِمْ فِي صَلَاتِكَ» (همان).
9. حضرت رضا علیه السلام، در مورد واقفه فرمود: «يَعِيشُونَ حَيَارَى وَيَمُوتُونَ زَنَادِقَ» (همان).
10. در حدیث دیگری فرمود: «لَيْسَ هُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. هُمْ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَنَحْنُ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَلَا جِدَالَ فِيْنَا وَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقَ فِيْنَا أَنْصَبَ لَهُمْ يَا يَحْيَى مِنَ الْعَدَاوَةِ مَا اسْتَطَعْتَ» (همان: 268).
11. در حدیث دیگری حضرت رضا محمد بن عاصم را از مجالست با واقفه بر حذر داشت و با آن که وی گفت که من با آنها مخالفم فرمود: با آنها ننشین، و سپس آیه مبارکه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ» را بر آنها تطبیق نمود (همان: 264).
12. در حدیث دیگری حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام در مورد واقفه فرمود: «أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُ بَرِيءٌ فَلَا تَتَوَلَّوْهُمْ وَلَا تَعُدُّ مَرْضَاهُمْ وَلَا تَشْهَدُ جَنَائِزَهُمْ وَلَا تُصَلِّ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا» (بحرانی، 1116ق: 5/189).

حاصل آن که این‌ها گروهی هستند که ائمه آن‌ها را با صفاتی چون کفار، مشرک، زنادقه، جهنمی، منحرف، ملعون، محکوم به قتل، شرالخلق، کاذب، حمیر الشیعه، بمنزله النصاب مستحق نفرین در نماز، متحیر، نه مؤمن و نه مسلم، مستحق عداوت در حد توان که خدا و رسول و ائمه از آنها بیزارند، مجالست و تشییع جنازه و عبادت و نماز بر آنها منهی است یاد کرده‌اند. آیا با این همه، احتمال این که این گونه افراد را امام علیه السلام معتمد قرار دهد و به اخذ حدیث و معارف دین از آنها راضی باشد هست؟ شیخ طوسی بعد از بیان جریان خیانت احمد بن ابی بشر، از سران واقفیه، و انحراف وی در آخر عمر به خیانت می‌فرماید: «إِذَا كَانَ أَصْلُ هَذَا الْمَذْهَبِ أَمْثَالَ هَؤُلَاءِ كَيْفَ يُوثَّقُ بِرُوَايَاتِهِمْ أَوْ يُعُولُ عَلَيْهَا وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الطَّعْنِ عَلَى رُؤَاةِ الْوَأَقِفَةِ فَأَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُحْصَى وَهُوَ

مَوْجُودٌ فِي كُتُبِ أَصْحَابِنَا» (رک: مجلسی، بی تا: 255/48).

طایفه چهارم: روایاتی است که در مذمت زیدیه آمده است. در این روایات، زیدیه همانند ناصبی‌ها شمرده شده‌اند (مجلسی، بی تا: 267/48) و یا در روایت عمر بن زید حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «برخی از شیعیان بعد از ما از ناصبی‌ها بدترند. عرض کردم: فدایت شوم آیا دوستی شما را ندارند و از دشمنان شما بیزاری می‌جویند؟ فرمود: آری و سپس حضرت آنها را زیدیه و واقفیه معرفی کرد.» (همان: 266).

طایفه پنجم: روایاتی که مربوط به مذمت نواصب است. این روایات بسیار فراوان و شدید اللحن هستند به گونه‌ای که برای هیچ ناظر منصفی توهم امکان اعتماد و حجیت را برای ایشان باقی نمی‌گذارد. مثل این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: «هر که ما اهل بیت را مبعوض دارد روز قیامت یهودی محشور می‌شود هر چند نماز و روزه بخواند و بپندارد مسلمان است.» (مجلسی، بی تا: 218/27، ح 1-2).

و فرمود: «آتش جهنم بر دشمن علی خشمگین‌تر است از کسی که برای خداوند فرزندی انگاشته است.» (همان: 219). و این که «دشمن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هر قدر نماز و روزه بجا آورد به رو در جهنم است» (همان: 216) و این که «مبغض او منافق است» (همان: 230) و این که «ناصبی حلال الدم است» (همان: 231-232) و این که «ناصبی از بت پرست بدتر است» (همان: 234) و این که «اگر همه فرشته‌ها و انبیا و همه صدیقین و همه شهدا در مورد یک ناصبی شفاعت کنند، خداوند هرگز او را از جهنم خارج نخواهد کرد.» (همان: 234 و 236). و این که «نماز و روزه ناصبی با زنا و سرقت او یک‌سان است از این جهت که او جهنمی است» (همان: 235) و این که «ناصبی از زنازاده بدتر است» (همان: 236) و این که «ناصبی از کسی که همه محارم الاهی را هتک می‌کند بدتر است» (همان: 237).

طایفه ششم: احادیث مربوط به مذمت غالیان که در تعبیر و شدت مذمت نزدیک به نواصب می‌باشد. در برخی روایات آمده است: «فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ... وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ كَشْرُ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارِيِّ وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (مجلسی، بی تا: 266/25) و یا فرموده‌اند: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ: الْغُلَاةُ وَالْقَدَرِيَّةُ» (همان: 270) و یا فرمود: «لَعَنَّ اللَّهُ الْغُلَاةَ... لِأَنَّنا عَدُوَّهُمْ وَلَا تُصَادِقُوهُمْ وَأَبْرَأُوا مِنْهُمْ بَرِيًّا

اللَّهُ مِنْهُمْ» (همان: 263) و یا فرمود: «الغلاة كُفَّارٌ وَ الْمُفَوِّضَةُ مُشْرِكُونَ، مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ وَاكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ إِلَيْهِمْ (منهم) أَوْ أَمِنَهُمْ أَوْ إِتَمَنَّهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ فَرَجَ فِي وَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وَايَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ وَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (همان: 273).

و این‌ها گذشته از لعن خدا و مذمت شدید افرادی از غالیان مثل بشار و ابوالخطاب و دیگران وارد شده است.

طایفه هفتم: روایاتی که انکار یکی از ائمه را مثل انکار دیگر ائمه می‌شمارد. از جمله در صحیح ابن مسکان آمده است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا فِي الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتِ» (مجلسی، بی‌تا: 65/23) و فرمودند: «الْمُنْكَرُ لِأَخْرِنَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوْلِنَا» (مجلسی، بی‌تا: 21 ص 61) و حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «سِوَاءَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ زَادَ إِمَامًا لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ أَوْ قَالَ ثَلَاثَ ثَلَاثَةٍ: إِنْ الْجَاهِدَ أَمْرَ آخِرِنَا جَاهِدَ أَمْرَ أَوْلِنَا وَالزَّائِدُ فِينَا كَالنَّاقِصِ الْجَاهِدِ أَمْرِنَا» (بحرانی، 1186ق: 189/5). و صدوق فرمود: «إِعْتِقَادُنَا فِيمَنْ أَقْرَبَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْإِمَامَةِ أَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ آمَنَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ أَنْكَرَ بِنَبْوَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ» (مجلسی، بی‌تا: 27 ص 61).

نتیجه نهایی بحث

آن چه گفته شد مجموعه آیات و روایاتی بود که برای تأمل در حجیت خبر موثق بیان نمودیم. این مجموعه اگر متأمل را به ردع سیره عقلا - در صورت وجود - مطمئن نسازد، حتما احراز امضا را دچار مشکل می‌نماید، به‌ویژه در مورد روایات اهل سنت از طریق غیر اهل بیت و روایات نواصب و واقفیه. بله، این محذور در مورد قَطْحِیَه کمتر است و چه بسا گفته شود که وقتی شهادت مخالف در قضاء در مسائل کوچک مردود باشد هر چند ثقة باشد و متعدد باشند و صاحب جواهر فرموده است: «إِنْ ذَلِكَ لَعَلَّهُ ضَرُورِي الْمَذْهَبِ» (رک: مبانی تکملة المنهاج: 80/1) چگونه می‌توان سخن او را در مسأله‌ای به این عظمت، یعنی دین الاهی، پذیرفت. مثلاً سکونی اگر در دادگاه به درهمی برای زید شهادت دهد، سخنش قبول نیست ولی اگر در مورد مهم‌ترین احکام باشد که مربوط به خون و عرض و اموال شیعه است پذیرفته است. و یا اگر سکونی در دادگاه به



اقرار زید شهادت دهد قبول نیست ولی اگر از همان شخص روایت نقل کند قبول است با آن که هر دو نقل حتی یک سخن است!! به هر حال گرچه استدلال به این اولویت قابل تأمل است (زیرا قیاس اولویت در صورتی است که علت مستنبطه محرز باشد و در مبحث ما چنین نیست زیرا باب شهادت ممکن است خصوصیتی داشته باشد که در روایت نباشد. فتأمل) ولی برای تقریب ذهن و تأیید مفید است. بنابراین، استناد به اخبار موثق در مواردی که تنها مدرک الزامی باشد و قرینه‌ای آن را تأیید نکند مشکل است و این امر گرچه تأثیر مهمی در فقه دارد اما نه آن گونه که فقه را مضطرب گرداند و این گونه نیست که اخبار مخالفین صرف نظر از اینان حجت می‌بود تا لازمه‌اش از دست دادن هزاران روایت باشد، بلکه بسیاری از روایات اینان از جهات دیگر ضعف دارد و مورد استناد نبوده است یا به همان مضمون، احادیث صحیح وجود دارد.

منابع

1. قرآن کریم.
2. انصاری، مرتضی (بی تا)، فرائد الاصول، چاپ افست، بی جا: مکتبه مصطفوی.
3. بحرانی، یوسف (1186ق)، الحدائق الناظره، قم: موسسه نشر الاسلامی.
4. بن جمعه، عبدالعلی (بی تا)، نور الثقلین، تصحیح سیدهاشم رسولی، افست علمیه قم.
5. تستری، محمد تقی (بی تا)، قاموس الرجال، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم.
6. توحیدی، محمد علی (1378ق)، مصباح الفقاهه، نجف: مطبعه حیدریه.
7. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، بی جا: بی نا.
8. حرانی، ابو محمد حسن بن علی بن شعبه (1425ق)، تحف العقول عن آل الرسول، قم: موسسه نشر اسلامی، چاپ هفتم.

9. خمینی، سید روح الله (1373)، المكاسب المحرمه، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
10. خوئی، سید ابوالقاسم (1410ق)، معجم رجال الحديث، قم: مركز نشر آثار الشيعه، چاپ چهارم.
11. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (بی تا)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: نشر مکتبه مرتضویه.
12. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن (1420ق)، تدریب الراوی، بیروت: دارالفکر.
13. صالح المعلم، محمد علی (1426ق)، اصول علم الرجال، بی جا: موسسه المحبین للطباعه و النشر، چاپ اول.
14. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (1392ق)، من لایحضره الفقیه، تهران: مکتبه الصدوق.
15. طباطبایی، سید محمد حسین (بی تا)، المیزان فی تفسیر القرآن، بی جا: بی نا.
16. طبرسی، میرزا حسین نوری (320)، مستدرک الوسائل، بی جا: بی نا.
17. طوسی، محمد بن حسن (1403ق)، عده الاصول، قم: موسسه آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول.
18. عاملی، حسن بن زین الدین (1378ق)، معالم الدین، چاپ طهرانی از مکتبه علمیه اسلامیه.
19. عاملی، زین الدین بن علی (بی تا)، الرعایه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
20. عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر (بی تا)، لسان المیزان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
21. فاضل هروی، بهاء الدین محمد بن الحسن (1422ق)، کشف اللثام، قم: موسسه نشر اسلامی، چاپ دوم.



22. قمی، میرزا ابوالقاسم (بی تا)، قوانین الاصول، بی جا: چاپ رحلی افست.
23. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (بی تا)، الکافی، بی جا: بی نا.
24. مامقانی، عبدالعلی (1411ق)، مقباس الهدایه فی علم الدرایه، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول.
25. مامقانی، عبدالله (بی تا)، تنقیح المقال، تهران: انتشارات جهان، چاپ افست سه جلدی.
26. مجلسی، محمد باقر (1403ق)، بحار الانوار، بیروت: موسسه الوفاء، چاپ دوم.
27. محسنی، محمد آصف (1421ق)، بحوث فی علم الرجال، قم: مطبعه طاووس بهشت، چاپ چهارم.
28. محقق حلّی، نجم الدین (1403ق)، معارج الاصول، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول.
29. نجفی، محمد حسن (1365)، جواهر الکلام، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.